



The Whyness and Howness of the Impact of the Science of Spiritual Wayfaring on Culture

Ali Fazli  / Associate Professor, Department of Mysticism and Spirituality, Research Institute for Islamic Culture and Thought
a.fazli@iict.ac.ir

Received: 2025/12/20 - **Accepted:** 2026/02/14

Abstract

Today's question of the master of mysticism and culture is, should we seek to create and prosper practical mysticism in Iranian society? and why and how should this be achieved? Using three methods, analytical description, causal explanation, and functional explanation, this paper seeks to answer this question. First, the cultural world was defined as a coherent and intertwined structure of insights, attitudes, tendencies, and actions that reached the collective conscience and were manifested in social action. Then its layers, namely worldviews, personality and identity traits, motivating pulls, and pro-social actions, were explained. Then, the possibility of practical mysticism entering culture was proven from three aspects: then, the necessity of ensuring and guaranteeing a healthy, rational, spiritual life through behavioral teachings, and the necessity of introducing practical mysticism into Iran's cultural society were proven; Then, by explaining the compatibility of the teachings of ethics with the character layer of culture, the scope of the influence of ethics on culture was determined. Explaining the function of the science of conduct in culture, its place in the emergence of comprehensive social actions became clear. Finally, the method and strategy for institutionalizing behavioral traits in society and the tools and social platforms for promoting these traits were explained.

Keywords: practical mysticism, the science of conduct, spiritual culture, layers of culture, manifestations of culture, possibility of mystical culture, necessity of mystical culture.

نوع مقاله: پژوهشی

چرایی و چگونگی تأثیر علم سلوک بر فرهنگ

a.fazli@iict.ac.ir

علی فضلی  / دانشیار گروه عرفان و معنویت پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۹ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۵

چکیده

پرسش امروز ارباب عرفان و فرهنگ این است که آیا باید به دنبال ایجاد و رونق عرفان عملی در جامعه ایران بود؟ و چرا و چگونه باید به این امر دست یافت؟ این نوشته با سه روش توصیف تحلیلی، تبیین علّی و تبیین کارکردی درصدد پاسخ برآمد. نخست جهان فرهنگی به ساختاری سازوار و درهم‌تنیده‌ای از بینش‌ها، منش‌ها، کنش‌ها و کنش‌ها تعریف شد که به وجدان جمعی رسیده و در کنش اجتماعی نمایان شده است؛ آنگاه لایه‌های آن، یعنی بینش‌های جهان‌بینانه، منش‌های شخصیت و هویت‌دهنده، کنش‌های انگیزنده و کنش‌های جامعه‌پسندانه تبیین شد؛ سپس از سه جهت امکان ورود عرفان عملی در فرهنگ اثبات شد؛ آنگاه ضرورت تأمین و تضمین حیات طیب عقلانی معنوی از طریق آموزه‌های سلوکی، ضرورت طرح عرفان عملی در جامعه فرهنگی ایران اثبات شد؛ زان پس با تبیین تناسب آموزه‌های سلوکی با لایه منش فرهنگ، دامنه تأثیر علم سلوک بر فرهنگ مشخص شد؛ پس از بیان کارکرد علم سلوک در فرهنگ، جایگاه آن در پیدایش کنش‌های فراگیر اجتماعی روشن شد؛ در نهایت روش و راهکار نهادینگی منش‌های سلوکی در جامعه و ابزارها و پایگاه‌های اجتماعی ترویج این منش‌ها تشریح شد.

کلیدواژه‌ها: عرفان عملی، علم سلوک، فرهنگ معنوی، لایه‌های فرهنگ، نموده‌های فرهنگ، امکان فرهنگ عرفانی، ضرورت فرهنگ عرفانی.

مقدمه

یکی از آسیب‌های فرهنگی در جهان معاصر، بحران در انسانیت و معنویت است که موجب خروج پیشرفت از مدار تعادل مادیت و معنویت شده و علی‌رغم سرعت فزایندهٔ قطار تکنولوژی، رشد چشمگیری در ارزش‌های اخلاقی دیده نشده است؛ به‌نحوی که علوم، به‌ویژه علوم انسانی به‌جای احیا و ارتقای خودشکوفایی و خودپیدایی انسان به او بیماری خودبیگانگی هدیه داده و حیات عقلی و هویت معنوی او را به مخاطره انداخته‌اند. در نتیجه، آسیب‌های اجتماعی، اخلاقی و معنوی مانند پوچ‌گرایی، بی‌معنایی، افسردگی و خودمحوری روزبه‌روز فزونی یافته‌اند.

این بحران که گسترهٔ زندگی فردی و اجتماعی را درنور دیده محققان را بر آن داشته تا بر پایهٔ علوم و مقولات حوزهٔ خویش برای برون‌رفت از آن پیشنهاد و راهکاری ارائه دهند که یکی از آن علوم، دانش عرفان اسلامی است که دارای شاخه‌های متعددی چون عرفان نظری، عرفان ادبی و عرفان عملی است و هریک خود جایگاه مؤثری در این برون‌رفت داشته، لایه یا لایه‌هایی از فرهنگ را تحت تأثیر قرار داده و کارکردهای ویژه به خود را در این عرصه داشته و در نهایت تعالی فرهنگ را در پی دارد. به نظر می‌رسد ورود در این بحث با این وسعت خود پژوهش گسترده‌ای می‌طلبد و در این مقال نمی‌گنجد و این نوشته فقط به شاخهٔ دانش عرفان عملی، یعنی علم سلوک توجه می‌کند که مجموعه‌ای سازوار از آموزه‌های سلوکی و برنامه‌های معنوی است و به تعبیری سلوک عینی را در ساختار علمی به تصویر کشیده و می‌کشد. بر این اساس، این نوشته دامنۀ بحث خود را مشخص کرده و در مقام پاسخ به چهار پرسش قرار می‌گیرد:

۱. جایگاه مؤثر علم سلوک بر فرهنگ چیست؟

۲. چرا باید از تأثیر علم سلوک بر فرهنگ سخن راند؟

۳. چگونه علم سلوک بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد؟

۴. کارکردهای تأثیر علم سلوک بر فرهنگ چیست؟

این چهار پرسش سه رده پاسخ توصیف تحلیلی، تبیین علّی و تبیین کارکردی را می‌طلبد و بر حسب ضرورت مفهوم‌شناسی و بسترشناسی با موضوع محوری آغاز و با مسئله‌محوری ادامه می‌یابد. در هر صورت این سه رده در مجموع معطوف به ارائهٔ مدل تأثیر عرفان عملی بر فرهنگ می‌باشد و به دنبال اثبات این فرضیه است که تعالیم سلوکی به‌عنوان یکی از انواع منش‌ها در لایۀ میانی فرهنگ می‌تواند نفوذ کند و پایدار بماند.

شایان توجه آنکه در این موضوع مقاله یا رساله یا کتاب قابل توجه‌ای نوشته نشده و نویسنده از ظرفیت آموزه‌های عرفانی در علم سلوک برای پاسخ به پرسش‌های یادشده مدد گرفته است.

چیستی فرهنگ

شاید هزار تعریف از فرهنگ صورت گرفته باشد. هر اندیشمندی در گوشه‌ای از جهان با توجه به زمینه‌های تاریخی،

فلسفی و جغرافیایی و با دید خاصی به جامعه نگریسته و ماهیت فرهنگ را استنباط و تعریف کرده است، اما آنچه که شاید بر آن اتفاق صورت گرفته و می‌تواند نقطهٔ عزیمت برای ورود به ماهیت و موقعیت فرهنگ باشد، موضوع فرهنگ است؛ یعنی انسان اجتماعی یا انسان از حیث تعاملات اجتماعی.

به نظر می‌رسد برای شناخت فرهنگ می‌توان از شناخت گونه‌های جهان آغاز نمود که عبارت‌اند از: جهان هستی و وجودی، جهان شخصی و فردی، و جهان اجتماعی و فرهنگی. این سه جهان به نحو طولی با یکدیگر در ارتباط هستند؛ به‌نحوی که جهان فرهنگی آفریدهٔ جهان‌های شخصی و امتداد وجودی او و جهان شخصی نیز آفریدهٔ جهان هستی و امتداد وجودی اوست. هریک نیز از دریچهٔ مرتبه‌ها و لایه‌های موجود در خود با جهان مادون خود تناسب یافته و از روزهٔ آن تناسب بر آن دیگری تأثیر می‌گذارد.

جهان شخصی دو چهره دارد: یک چهره متناسب با جهان هستی و چهرهٔ دیگر متناسب با جهان فرهنگی. برای توصیف چهرهٔ اول باید دانست که جهان هستی یک حقیقت واحد سریانی است که دارای چهار مرتبهٔ وجودی است: مرتبهٔ طبیعت، مرتبهٔ مثالی، مرتبهٔ عقلی و مرتبهٔ الهی؛ چه اینکه عالم جهان هستی یا مادی هستند مانند دنیا یا غیرمادی. غیرمادی یا مجرد برزخی دارند مانند عالم مثال یا مجرد برزخی ندارند. در صورت دوم یا مجرد تام عقلی دارند مانند عالم عقل یا چنین تجردی ندارند، بلکه فوق تجرد تام عقلی است که عالم اله است. بر پایهٔ قاعدهٔ غایی تطابق کونین، حق سبحانه انسان را در قوس نزول از مرتبهٔ علم الهی تنزل داده، از مراتب جهان هستی گذرانده، در ناسوت مستقر ساخته، آن را طبق جهان هستی آفریده، درونش را سامان بخشیده و آن را به‌صورت جهان شخصی و جهان انسانی شکل داده است؛ از این‌رو جهان شخصی از حیث قوای شناخت دارای چهار قوه و مرتبهٔ حسی، خیالی و عقلی و سرّی است. با تحقق جهان شخصی قول نزول به پایان می‌رسد و می‌تواند قوس صعود را آغاز کند؛ به این معنا که انسان با عقل اخلاقی و سلوکی خویش به ارادهٔ معنوی خود فرمان می‌دهد تا این مراتب را در قوس صعود به‌سوی مراتب جهان هستی حرکت دهد و به فعلیت برساند و همان‌گونه که قوهٔ حسی با مرتبهٔ طبیعت تناسب دارد و آن را می‌شناسد و با آن در تعامل است، قوهٔ خیال را برای تجربهٔ زندهٔ مرتبهٔ برزخی و مثالی جهان هستی تربیت می‌کند و حرکت می‌دهد و بعد قوهٔ عقل را برای تجربهٔ حضوری عالم عقل و قوهٔ سرّ را برای وجدان شهودی صقع ربوبی پرورش داده، متعالی می‌سازد. نتیجهٔ این حرکت صعودی و استکمالی فعلیت تطابق کونین و تعامل دو جهان هستی و شخصی است که جهان شخصی در جهان هستی سیر می‌کند و جهان هستی به جهان شخصی قوای شناختی و ادراکی عطا می‌کند که خود این قوا سرمنشأ تولید بینش‌ها و شناخت‌ها، منش‌ها و خوی‌ها، کشش‌ها و احساس‌ها، کنش‌ها و کردارها هستند.

برای شناخت چهرهٔ دوم باید دانست که جهان شخصی دارای دو ناحیهٔ روحانی و نفسانی است که در آن دو قوای خصلی قرار گرفته و در ناحیهٔ روحانی جنود عقل و در ناحیهٔ نفسانی جنود جهل جای می‌گیرند و هریک از آن جنود

نیز به جنود شناختاری و انگیزختاری تقسیم می‌شوند. این جنود نیز خود را در بینش‌ها، منش‌ها، کنش‌ها و کنش‌ها نشان می‌دهند. هریک از عقل یا جهل بر اساس شخصیت عالی یا سافل انسان در موقعیت‌های مختلف و با توجه به نیازهایش، اراده را به‌سوی فعلیت جنود خویش سوق می‌دهند و به مرحله صدور افعال و اعمال مانند گفتارها، نوشتارها و کردارها می‌رسانند.

این صدور، نقطه آغاز آفرینش جهان فرهنگی است. یک آفرینش روحی و معنوی؛ یعنی وقتی انسان‌ها در موقعیت‌های مختلف در مسیر تعامل با یکدیگر قرار گرفته‌اند، با انواع مختلفی از نیازهای اجتماعی مواجه شده‌اند، مانند نظم، همزیستی، ارزشمندی، سازندگی، وجدان کاری، امنیت رفتاری، نظافت اجتماعی، موفقیت زندگی، نشاط عمومی، رویداد عاطفی، تشکل خانوادگی، شیوه زندگی، هویت ملی، ابزار و انتقال تفکرات و احساسات. اینجاست که عقل با انحای مختلفش؛ یعنی عقل نظری، عقل عملی، عقل اخلاقی، عقل سلوکی، عقل تدبیری و عقل مهارتی درصدد برآورده ساختن نیازهای اجتماعی برآمده، بر پایه منابع دسترس خویش، مانند اصول عقلی، قواعد تجربی، تعلیم دینی به تولید بینش‌ها، منش‌ها، کنش‌ها و کنش‌های متناسب با آن نیازها پرداخته است. پس از اقدام عقل به تولید، بروز آن تولیدها در ساحت شعوری - ارادی اجتماعی آن مجموعه انسان‌ها زمینه آفرینش جهان فرهنگی فراهم شد؛ یعنی آن بینش‌ها، منش‌ها، کنش‌ها و کنش‌های متناسب با نیازها که تولید شدند، در یک فرایند تاریخی و بستر زمانی درهم‌تنیده و در هم تافته شدند و به گونه سازوار و منسجم سامان گرفتند و به سطح تقبل عمومی و توافق جمعی رسیدند و در نهاد آن مجموعه به مرتبه انباشتگی و کشت روحی جمعی رسیدند و نهادینه شدند و مزاج جمعی و وجدان جمعی و طبیعت ثانوی آن جمع شدند و به‌عنوان دستاوردهای جامعه در زمینه‌های پیشرفت مادی و معنوی نسل به نسل منتقل شدند و به‌صورت دانش‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، سنت‌ها، زبان‌ها، نمادها، احساس‌ها، دین‌ها، مذهب‌ها، آرمان‌ها، آیین‌ها، ادب‌ها و هنرها نمایان شدند. در این هنگام جهان فرهنگی ساخته و پرداخته شد و شکل گرفت. درحقیقت جهان فرهنگی آینه جهان‌های شخصی است که بینش‌ها، منش‌ها، کنش‌ها و کنش‌های آنان در آن آینه بازتاب یافتند و در وجود آن امتداد یافتند.

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان تعریفی از جهان فرهنگی ارائه داد. جهان فرهنگی که آفریده نفس‌الامری جهان‌های شخصی از حیث نیازها و تعاملات اجتماعی در بستر تاریخ است، ساختاری سازوار و درهم‌تنیده‌ای از بینش‌ها، منش‌ها، کنش‌ها و کنش‌هاست که با تقبل عمومی در نهاد جامعه به مرتبه انباشتگی جمعی رسیده، به وجدان جمعی تبدیل شده و در کنش اجتماعی و ساخت عینی نمایان شده و چه بسا در گذر زمان دچار تحول شده و می‌شود (ر.ک: جعفری، ۱۴۰۰، ص ۱۰۰، ۱۱۰ و ۱۳۹؛ مصلح، ۱۳۹۳، ص ۳۸ و ۱۵۱؛ رتیز، ۱۳۸۵، ص ۱۳۸؛ شمس احمر، ۱۴۰۰، ص ۴۷، ۴۹ و ۵۰؛ یزدان‌پناه، ۱۴۰۱، ص ۸۴، ۳۰۰، ۳۲۸ و ۵۵۱؛ رشاد، ۱۳۸۹، ص ۷).

ویژگی‌های فرهنگ

در کتب فلسفه فرهنگ ویژگی‌ها و مؤلفه‌های متعددی برای فرهنگ برشمرده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: انسان اجتماعی، نیازمندی، آفرینندگی، معناداری، توسعه تدریجی، انباشتگی، توافق جمعی، تقبل عمومی، نهادینگی، سازواری، مزاج توحیدی ترکیبی، انتقالی، اکتسابی، تحول‌پذیری و اصلاح‌پذیری.

انسان‌ها در موقعیت‌های مختلف زندگی در مواجهات متعدد اجتماعی قرار می‌گیرند و در ایجاد بستری مناسب برای این مواجهات، نیازهای شدیدی را در خود احساس می‌کنند و به تعبیری در این مواجهات نیازهای آموزشی، پرورشی، عاطفی و سازمانی در جمع کوچک مانند خانواده تا جمع بزرگ مانند جهان را پیش روی خود می‌بینند. آنان نیز در جهت برآورده شدن آن نیازها به عقل با تمامی اقسامش روی می‌آورند و عقل نیز بر پایه منابع و اصول ذاتی، دینی و تجربی به آفرینش تعاملات متناسب با آن نیازها می‌پردازد که این نقطه آغاز آفرینندگی است و چون تعاملات برآمده از آفرینندگی، از تصدیق‌ها، باورها، خوی‌ها، احساس‌ها و رفتارها نشئت می‌گیرند، هویت معناداری پیدا می‌کنند که معانی نهفته در این تعاملات به تدریج در طول زمان و در یک بستر تاریخی در میان انسان‌ها گسترش پیدا می‌کنند و به پدیده فراگیر اجتماعی بدل می‌شوند و در پی توسعه تدریجی، در فاهمه عمومی جامعه متراکم و فشرده‌شده، به سطح انباشتگی می‌رسند و به فکر متراکم اجتماعی بدل می‌شوند و این توسعه همراه با انباشتگی، آن تعاملات را در سطح توافق جمعی و تقبل عمومی می‌رسانند. این تعاملات نیز در متن جامعه با یکدیگر ترکیب شده، به نوعی به پیوند و انسجام درونی رسیده، شکل سازواری پیدا کرده، برای جامعه نوعی مزاج پدید می‌آورند که به آن مزاج توحیدی ترکیبی گویند؛ یعنی در عین آنکه از ترکیب برمی‌خیزند، به دلیل سازواری دارای هویت یگانه و وحدانی می‌شوند و به‌عنوان طبیعت ثانوی در متن جامعه نهادینه شده، پایدار و ماندگار می‌شوند. این مزاج و این طبیعت خود را در تفکرات، حالات، سکنات و بیانات مردم آن جامعه نشان می‌دهد. اینجاست که فرهنگ شکل گرفته، روح جامعه می‌گردد و در طول تاریخ نسل به نسل انتقال می‌یابد و با روش‌های متنوع و از طریق پایگاه‌های متعدد قابل اکتساب می‌باشد. البته فرهنگ همچنان که تاریخ نشان داد، ایستا و سخت نیست، بلکه اصلاح‌پذیر، تحول‌پذیر و تکامل‌پذیر است؛ یعنی نخبگان بر اثر فراگیری دانش‌ها و تجربه‌های جدید در پایگاه‌ها و نهادهای فرهنگی وارد گشته، به برنامه‌ریزی جامع و آینده‌نگرانه فرهنگی می‌پردازند و در راستای مدیریت فرهنگی، برخی از پدیده‌های فرهنگی را اصلاح و برخی دیگر را تغییر و برخی دیگر را مقاوم و برخی دیگر را شکوفا می‌سازند. اینجاست که جایگاه مهندسی فرهنگی و بایستگی آن در جامعه نمایان می‌شود که در راستای هدف‌گذاری، انتظام و انسجام مجموعه نهادهای دخیل در فرهنگ برای حفظ، اصلاح و ارتقای فرهنگ کشور اقدام گردد تا جامعه در برابر تهاجم فرهنگی و شیخون فرهنگی مقاوم شود.

لایه‌های فرهنگ

لایه‌های فرهنگ طبق نظر مشهور عبارت‌اند از: بینش، منش، کشش و کنش؛ یعنی بینش‌های جهان‌بینانه، منش‌های

شخصیت و هویت‌دهنده، کنش‌های انگیزنده و کنش‌های جامعه‌پسندانه. برای هریک از این کلمات تعاریف متعددی بیان شده، به‌ویژه در روان‌شناسی که بررسی آن تعاریف را باید در جای خود جویا شد. در اینجا از تعریف استاد رشاد که از حیث فرهنگ به این واژگان نگریست و در وبگاه رسمی ایشان تحت عنوان تعریف فرهنگ و مکان راهبرد فرهنگ آمده، بسنده می‌کنیم. به دیدهٔ ایشان، بیش مجموعه باورداشت‌هایی از سنخ جهان‌بینی است که بر ضمیر اهالی هر فرهنگی حاکم است. این مقوله، برترین و زیرین‌ترین لایهٔ طیف مؤلفه‌های فرهنگ را پدید می‌آورد. منش نیز مجموعه خوی‌های ملکه شده است که به‌مثابهٔ صفات درون‌جوش مشترک بومی اصحاب هر فرهنگی قلمداد می‌شود (پس منش یک خوی نهادینه‌شده است). این مؤلفه متأثر از مؤلفهٔ «بینش‌ها» و به همراه آن ایجادکنندهٔ مؤلفهٔ «کنش‌ها» و پدیدآورندهٔ مؤلفهٔ «کنش‌ها» است. کنش همان علایق و سلاقی هستند که به‌عنوان خوشایندها و بدایندها چونان مرام‌نامهٔ نانوشته، عواطف اجتماعی، خوراک، پوشاک و مسکن و در یک کلام، بخش عمدهٔ مقولهٔ سبک زندگی جوامع را که بخش مهمی از فرهنگ به‌شمار است، تنظیم می‌کند. این مؤلفه عمیقاً تحت تأثیر دو مؤلفهٔ پیشین است. کنش‌ها همان رفتارهای رویه‌شده هستند. رفتارها در صورت مناسک، رسوم، عادات مشترک و... متجلی می‌شوند و روی هم رفته بعد و بخش مهمی از فرهنگ‌ها را تشکیل می‌دهند.

شایان توجه آنکه این لایه‌ها به نوعی بر هم ترتب داشته و تأثیر می‌گذارند. مقصود از تأثیر نیز اقتضاست و علت‌های ناقص و علت‌های اعدادی را دربر می‌گیرد، نه اینکه به معنای علت تامه باشد. درهرصورت، این تأثیر متقابل را می‌توان در اضلاع متعدد بررسی کرد و از این رهگذر رد و پای عرفان را در آن لایه‌ها مشاهده نمود. این اضلاع عبارت‌اند از: تأثیر بینش‌ها بر کنش‌ها، منش‌ها و کنش‌ها؛ تأثیر منش‌ها بر بینش‌ها، کنش‌ها و کنش‌ها؛ تأثیر کنش‌ها بر بینش‌ها، منش‌ها و کنش‌ها و کنش‌ها و تأثیر کنش‌ها بر بینش‌ها، کنش‌ها و منش‌ها. تحلیل این تأثیرها جای خود را می‌طلبد.

گونه‌های فرهنگ

مقصود از گونه‌های فرهنگ، اقسام آن است که در کتب فرهنگی به تفصیل تعریف شده‌اند (شمس احمر، ۱۴۰۰، ص ۱۰۶). در میان این اقسام، برخی از آنها در گفتارها و نوشته‌ها شیوع داشته، زمینهٔ طرح تأثیر عرفان عملی بر فرهنگ را فراهم می‌سازد و آن، دو قسم فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی است.

برای این دو فرهنگ چند تعریف ارائه شده، اما در یکی از آن تعریف‌ها پدیده‌های فرهنگی به دو نوع تقسیم شده‌اند: پدیده‌های مادی و پدیده‌های غیرمادی. فرهنگ مادی به پدیده‌های محسوس تعلق دارد که به‌صورت مستقیم به‌وسیلهٔ یکی از حواس ما قابل تشخیص‌اند، مانند اشیای هنری، امکان تاریخی و پوشش‌های سستی، اما فرهنگ معنوی به پدیده‌های نامحسوس تعلق دارد؛ پدیده‌هایی که به‌وسیلهٔ حواس قابل دریافت نیستند، مانند استوره‌ها و بینش‌ها، البته باید توجه داشت که این دو فرهنگ تقریباً غیر قابل تفکیک هستند؛ زیرا نه فرهنگ معنوی بدون عینیت

یافتن معنایی دارد و نه فرهنگ مادی بدون ذهنیت یافتن (ر.ک: فکوهی، ۱۳۹۱). در واقع، فرهنگ معنوی در فرهنگ مادی دمیده شده و لباس پدیده محسوس فرهنگی را می پوشد و تحلیل آن پدیده نیز به استخراج پدیده معنوی نهفته در آن می انجامد، مانند منبر و محراب و هفت سین سفره عید. عرفان اسلامی در قسم فرهنگ معنوی می گنجد. در تعریف دوم فرهنگ دارای دو جهت معنوی و مادی تلقی شده است. جهت اول به جهان بینی ها، خلق و خوی ها، عواطف و احساسات افراد جامعه اشاره دارد که به آن فرهنگ معنوی گویند؛ و جهت دوم نیز به تجلی فرهنگ معنوی در عناصر زندگی انسانی، مانند حقوق، تعلیم و تربیت، سیاست، هنر و مانند آن اشاره دارد که به آن فرهنگ مادی گویند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵، ص ۸۶).

نمودهای فرهنگ

پس از تعریف و تقسیم فرهنگ، نوبت بیان نمودهای فرهنگی در جامعه است. اینکه فرهنگ و لایه هایش به چه صورت و قالب هایی در تعاملات فراگیر اجتماعی خود را نشان می دهند و در هنجار اجتماعی، ساخت اجتماعی و نظام رفتاری ظهور می کنند و نیازهای اجتماعی را برآورده می سازند. بینش ها، منش ها، کنش ها و کنش ها چگونه به عنوان پدیده های فرهنگی در جامعه نمایان و پدیدار می شوند. برخی از این نمودها عبارت اند از: ارزش ها، سنت ها، آیین ها، زبان ها، نمادها، هنرها، ادبیات، ادیان و مذاهب، الگوهای رفتاری و احساسات جمعی. همه این نمودها در کتب فرهنگی توصیف شده اند (شمس احمر، ۱۴۰۰، ص ۵۲ به بعد).

تأثیر علم سلوک بر فرهنگ

این بخش در مقام پاسخ به چند پرسش است:

۱. دلایل امکان تأثیر عرفان عملی بر فرهنگ چیست؟
۲. دلایل ضرورت تأثیر عرفان عملی بر فرهنگ چیست؟
۳. دامنه تأثیر عرفان عملی بر فرهنگ چیست؟
۴. کارکردهای تأثیر عرفان عملی بر فرهنگ چیست؟
۵. راهکار تأثیر عرفان عملی بر فرهنگ چیست؟

امکان تأثیر علم سلوک بر فرهنگ

امکان تأثیر با امکان قبول همراه است و امکان قبول نیز به مناسبت و مسانخت بین دو طرف فاعل و قابل بستگی دارد، وگرنه هر چیزی قابل هر چیزی می شد و هر چیزی بر هر چیزی تأثیر می گذاشت. بر این اساس شاید کسی امکان تأثیر علم سلوک بر فرهنگ را رد کند، از آن روی که عرفان یک مقوله شخصی است، نه یک مقوله اجتماعی؛ درحالی که فرهنگ یک مقوله اجتماعی است؛ زیرا عرفان درصدد ترسیم، تبیین و تنظیم روابط شخصی هر فردی با

خداست، نه روابط افراد جامعه با یکدیگر؛ درحالی که فرهنگ هویت اجتماعی داشته، با تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرد؛ پس عرفان و فرهنگ دو حوزه متمایز از هم هستند که هیچ تناسبی بینشان نیست؛ ازاین‌رو ورود عرفان در عرصه فرهنگ سالبه به انتفای موضوع است و طرح تأثیر علم سلوک بر فرهنگ طرحی گزاف است، ولی این چنین نیست؛ زیرا چنین ورود و تأثیری در طول تاریخ به انحای مختلف صورت گرفته که بهترین دلیل بر امکان وجود یک چیزی وقوع آن است. بالاین وجود، می‌توان از سه جهت این ورود و تأثیر را بررسی و اثبات کرد:

۱. از جهت لایه‌های فرهنگی و مؤلفه آفرینندگی؛

۲. از جهت لایه‌های فرهنگی و مؤلفه امتداد اجتماعی؛

۳. از جهت تعاملات اجتماعی و مؤلفه کنش اجتماعی.

از جهت اول، جهان فرهنگی از منظری دارای لایه‌های چهارگانه بینش‌های جهان‌بینانه، منش‌های هویت‌دهنده، کنش‌های انگیزنده و کنش‌های جامعه‌پسندانه است. آفرینندگان این لایه‌ها می‌توانند تعالیم دینی، تجارب بشری و خرد جمعی باشند. یکی از آن آفرینندگان حقایق عرفانی است که برخی از این بینش‌ها، کنش‌ها، منش‌ها و کنش‌ها را ایجاد کرده و می‌کند، مانند باور به حضور خدای سبحان در زندگی، مهرورزی دلسوزانه به نیازمندان و جوانمردی و رادمردی در معاملات.

از جهت دوم، جهان فرهنگی از منظری دیگر دارای دو لایه ظاهری و باطنی و لایه باطنی نیز دارای دو لایه بنیادی و لایه میانی است. لایه‌های ظاهری امتداد لایه‌های باطنی (چه بنیادی و چه میانی) هستند. در شکل‌گیری لایه‌های بنیادی، اندیشه‌های کلان و ارزش‌های اصلی و احساسات بنیادی تعالیم عرفان نظری و عملی حضور دارند؛ چنان‌که در تحقق لایه‌های میانی به‌عنوان حد واسطه دو لایه ظاهری و بنیادی نیز، برخی از تعالیم سلوکی که معطوف به زیست اجتماعی هستند، از دیر باز نقش داشته و سهیم بوده و هستند. چنانچه در آینده خواهد آمد، از آرامش، امنیت اجتماعی، از صبر، تاب‌آوری اجتماعی، از صدق، اعتماد اجتماعی، از رجا، انگیزه عمومی همراه با مشارکت اجتماعی، از رضا، نشاط عمومی و رضایت‌مندی اجتماعی و از حیا، خودکنترلی اجتماعی برمی‌خیزند.

از جهت سوم، وجود کنش‌های اجتماعی در جامعه ضروری است. این کنش‌ها یا در تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرند و یا موجب شکل‌گیری آن تعاملات می‌شوند. با تعاملات اجتماعی نیز فرهنگ تجسم می‌یابد و به منصه ظهور می‌رسد. سرچشمه صدور و تحقق این کنش‌ها در جامعه چیست؟ از نگاه فلسفه علم سلوک، اگر این کنش‌ها به فرمان عقل باشند و عقل نیز بر طبق قانون سلوک آن فرمان را صادر نماید؛ به‌نحوی که آن کنش‌ها بدون دخالت نفس و میل نفس، بلکه بر طبق قانون سلوک از آحاد جامعه بروز کنند، آن کنش‌ها معنوی و سلوکی خواهند بود و موجب استكمال روحی به‌سوی ساحت قدس ربوبی جامعه خواهد شد؛ چه اینکه در آن کنش‌ها خدا در نظر گرفته شده و با توجه به خدا تحقق یافته‌اند؛ ازاین‌رو عرفان عملی به کنش‌ها و تعاملات اجتماعی حیث سلوکی و توحیدی

داده و می‌دهد و این مسئله نه تحلیلی که یک موضوع تاریخی است که از دیر زمان میان مردم رواج داشته است، مانند فنوت و خدمت به مردم که به گواه تاریخ در آیین جوانمردی در فتیان و عیاران در فرهنگ اسلامی - ایرانی ظهور داشته و هنوز در میان مردم محترم و گران سنگ هستند و در روح جامعه باقی مانده‌اند.

بنابراین عرفان و سلوک نه فقط به رابطه فرد با خدای سبحان که به روابط کل جامعه با خدا و به روابط افراد جامعه با یکدیگر توجه دارد. پس عرفان عملی نه تنها بعد فردی، بلکه به گونه مستقیم یا غیرمستقیم بعد اجتماعی نیز دارد و با مقوله فرهنگ تناسب دارد و به دلیل این تناسب در آن ورود داشته و بر آن تأثیر گذاشته و می‌گذارد و این امکانش را اثبات می‌کند.

چه بسا این پرسش مطرح گردد که جهان فرهنگی یک جهان واقعی در متن جامعه است و علم سلوک یک علم است که در فضای ذهنی تقرر دارد و در نتیجه هیچ تناسبی بین آن دو نیست. به تعبیری دو کفه مقایسه هم‌جنس نیستند. پاسخ آنکه نگاه این نوشته به علم سلوک، فقط ساحت علمی آن نیست، بلکه آموزه‌های سلوکی است که در متن جامعه هست یا باید باشد و این علم از آن آموزه‌های گزارش کرده است. به تعبیری علم سلوک را می‌توان از دو حیث مد نظر قرار داد: یکی از آن حیث که علم سلوک یک علم ساختارمند با مجموعه‌ای از مسائل است؛ و دیگری از حیث اصل سلوک که بایدها و نبایدهای علم سلوک به آن عطف داشته، به واقعیت سلوک توجه می‌کند. آنچه که در مقایسه علم سلوک و فرهنگ بیان خواهد شد، به حیث دوم توجه خواهد شد.

ضرورت تأثیر علم سلوک بر فرهنگ

پس از اثبات امکان تأثیر، نوبت اثبات ضرورت و لزوم ورود تأثیرگذار عرفان در عرصه فرهنگ می‌رسد؛ یعنی تعالیم عرفانی و سلوکی باید در جهان فرهنگی نهادینه‌شده، از منابع لایه‌های فرهنگ پیشرو در جامعه متعالی گردند، ولی چرا این ورود ضروری است؟

برای پاسخ باید این اصل پیش گفته را پایه قرار داد که جهان فرهنگی آینه جهان انسانی است؛ چه اینکه جهان انسانی و به تبع جامعه بشری دارای دو جنبه ظاهری و باطنی، جسمانی و روحانی، مادی و معنوی است که هر یک نیازهای خاص به خود دارند، مانند نیاز به آسایش و رفاه از جنس نیازهای مادی و نیاز به دانش و آگاهی از جنس نیازهای معنوی. اگر فقط به نیاز ظاهری و مادی توجه گردد و از نیازهای باطنی و معنوی غافل شود، تعادل درون فردی و تعادل اجتماعی از بین خواهد رفت.

مردم جامعه در طول تاریخ این دو نیاز را با توجه به شرایط زمان و مکان، احساس کردند، تا حدی که تأمین آن دو نیاز به گونه فراگیر مطالبه آنان شد و سرانجام از سوی نخبگان جامعه طرح و تحقیق و تأمین شد و همین زمینه تحقق امور فرهنگی را فراهم نمود؛ یعنی این تأمین نخست به امر فراگیر اجتماعی بدل شد، در فاهمه عمومی جامعه متراکم و فشرده شد، به سطح توافق و تقبل عمومی رسید، به صورت مزاج عام در متن جامعه نهادینه شد و در نهایت

به فرهنگ تبدیل شد که مجموعه این تأمین‌ها به شکل‌گیری جهان فرهنگی بیانجامید و هویت فرهنگی یک جامعه را ساخت. با این شکل‌گیری، جهان فرهنگی همانند جهان انسانی دارای دو بخش مادی و معنوی شد که همواره با تأمین نیازهای آن دو بخش تا حدودی تعادل فرهنگی حفظ شد. بر این اساس همچنان که جهان فرهنگی درصدد تأمین نیازهای مادی برآمد و به تولید مظاهر مختلفی مانند دستاورهای صنعتی چون تکنولوژی دست زد و امروزه نیز در این زمینه لحظه به لحظه در حال توسعه و پیشرفت است؛ همچنین درصدد تأمین نیازهای معنوی برآمد و به آفرینش مظاهر گوناگونی مانند ادبیات، سنت‌ها و آیین‌ها پرداخت و به انحای مختلف آنها را تأمین نمود، امروزه نیز باید آن مظاهر دمامد رصد، ترویج و تکمیل شوند و مانع افول و زوال آنها شد، وگرنه تعادل فرهنگی از بین رفته، زیست طبیعی انسان به زیست ماشینی و مکانیکی نزدیک خواهد شد؛ پس تأمین نیاز معنوی جهان فرهنگی امری است ضروری و نباید از آن غافل شد.

البته نیاز معنوی دارای طیف وسیع با گونه‌ها و نمودهای مختلف است که برخی از آن نیازها خاستگاه و خواسته ذاتی انسان‌ها هستند؛ به‌نحوی که حیات انسانیت جامعه را در پی دارند و فقدان آن نیازها نیز ممات انسانیت جامعه را به دنبال خواهند داشت. از جمله آن نیازها که از نهاد آدمی برمی‌خیزد و یک خواسته دایمی فطری به‌شمار می‌آید، معنویت است؛ زیرا باروری معنویت این حیات را تضمین و تأمین می‌کند؛ حیاتی که به زبان قرآن، حیات طیبه، به زبان فلسفه، حیات معقول و به زبان عرفان، حیات معنوی نام دارد. وجه مشترک همه این حیات‌ها، حیات توحیدی است؛ یعنی عدم تعلق فعلی و توجه قلبی به کثرت دنیوی و تعلق فعلی و توجه قلبی به وحدت الهی بر پایه اصول عقلی و تعالیم وحیانی. هرچه تعلق دنیوی در جامعه روبه کاهش نهد و تعلق الهی روبه فزونی نهد، حیات طیب عقلانی معنوی آن جامعه شدت یابد. به قول ملاصدرا: «والنفس بقدر خروجها من القوة الجرمیه الی الفعل العقلی یکون حیا عقلیا» (صدرالمألهین، ۱۳۶۰، ص ۲۴۴).

تضمین و تأمین حیات طیب عقلانی معنوی با باروری معنویت از آن رو است که: ۱. افسردگی فراگیر جامعه را به مخاطره می‌اندازد و افسردگی حاصل تعارض انسان‌ها با خود و دیگران است و معنویت راه‌هایی از رنج این تعارض‌هاست؛

۲. اضطراب همگانی جامعه را از ثبات و تعادل خارج می‌کند و معنویت موجب آرامش پایدار فرد و جامعه می‌شود؛ ۳. بحران هویت و ازخودبیگانگی و بی‌معنایی در زندگی جامعه را به چالش شدید می‌کشاند و انسانیت را از آن می‌زداید و معنویت موجب خودپیدایی و خودشکوفایی و خودآگاهی و به تعبیری یافت خود واقعی آرام است؛

۴. فروپاشی اخلاقی و سقوط ارزش‌های اخلاقی مهم‌ترین آسیب اجتماعی به‌شمار می‌آید و معنویت موجب فعلیت ارزش‌ها و کنش‌های اخلاقی موجود در نهاد انسان‌هاست.

بنابراین معنویت پایه‌های انسانیت را در جامعه نهادینه می‌کند و آن را از تباهی فراگیر می‌رهاند. معنویت با این

آثار و فواید ارزشمند در جوامع مختلف با لباس‌های گوناگون ظهور و بروز دارد و لباس‌های آن در جامعه ایران معنویت دینی، معنویت اخلاقی و معنویت عرفانی است که معنویت عرفانی و سلوکی پنجرهٔ توجه این نوشته است.

در هر صورت معنویت با تعالیم تأثیرگذارش در متن جامعه ورود کرده و در صدد تربیت آن برآمده است؛ همچنان که در طول تاریخ، بزرگان معرفت و سلوک با کتاب‌ها، دیوان‌ها، هنرها، سنت‌هایشان معنویت را در روح جامعه دیدند و نیاز معنوی - سلوکی فرهنگ را تأمین کرده‌اند و این تحلیل به نوعی بحث از بیرون فرهنگ، یعنی تأثیر آموزه‌های سلوکی بر فرهنگ است که یا در جامعه فرهنگی به وجود نیامده، یا از بین رفته، یا ضعیف و بی‌رسم شده‌اند و این نوشته قصد تبیین روش ایجاد یا تقویت آن آموزه‌ها را دارد و این جنبهٔ نوآورانهٔ نوشته به‌شمار می‌آید.

بنابراین امروز مانند دیروز باید به معنویت و سلوک و عرفان در جامعه توجه کرد و دمامد آن را مورد رصد قرار داد و در صدد اصلاح، ترویج، توسعه، تکمیل و بلکه تولید آن برآمد، و گرنه جامعه از تعادل فرهنگی خارج خواهد شد، حیات انسانیت به شدت به مخاطره خواهد افتاد، مدیریت فرهنگی به چالش کشیده خواهد شد، مقاومت و تاب‌آوری در برابر تهدیدات فرهنگی از بین خواهد رفت، قدرت درون‌فردی بر کنترل نابهنجاری‌های اجتماعی به شدت کاهش خواهد یافت و سلامت معنوی اجتماعی از دست خواهد رفت و جامعه به بیماری معنوی مبتلا خواهد شد که به آسانی نمی‌توان درمانش نمود؛ همچنان که اگر معنویت و سلوک در جامعه تقویت شود، امنیت اجتماعی، تاب‌آوری اجتماعی، اعتماد اجتماعی، انسجام اجتماعی، مشارکت اجتماعی، نشاط عمومی، رضایتمندی اجتماعی، خودکنترلی اجتماعی، غیرت ملی، بصیرت عمومی افزایش می‌یابد و آموزش و پرورش ارتقا یافته و پرخاشگری اجتماعی به شدت کاهش می‌یابد؛ افزون بر آنکه تشخیص فرهنگی و در نتیجه تمایز فرهنگی از دیگر فرهنگی‌ها به گونهٔ چشمگیری تحقق می‌یابد.

شاید ذهن به اصل پیش‌فرض نکتهٔ فوق، یعنی نیاز ضروری بشر به معنویت ایراد بگیرد که انسان نیاز ضروری به معنویت دارد.

بشر امروز بیش از بشر دیروز به گونهٔ فراگیر در زندگیش با گونه‌های متنوعی از رویدادهای تلخ و از انواع متعددی از شرهای تکوینی و اخلاقی مواجه است و از درون به بالای «رنج» مبتلاست و نمی‌تواند با این درد و رنج کنار بیاید و دچار تشویش و اضطراب شده و آرامش خود را در زندگی از دست می‌دهد؛ از این رو به دنبال برون‌رفت از تشویش‌ها و اضطراب‌ها و در صدد دستیابی به آرامش در زندگی است تا نیازهای فرامادی خویش را فراهم سازد و این رنج به قشر خاصی اختصاص ندارد، چه دارا که رنجی مانند تنهایی را می‌چشد و چه ندار که رنجی مانند بی‌پناهی را عمیقاً احساس می‌کند، اما خاستگاه و حامل این همه رنج در انسان چیست؟ در من چیست که این رنج‌ها از آن برمی‌آیند و آن را متحمل می‌شود؟ در واقع، من کیست؟ من واقعی کیست؟ خود حقیقی من چیست؟ اینجاست که بشر معاصر در صدد خودپیدایی و خودیابی برآمده است تا از خودبیگانگی و خودپیدایی برسد.

این پرسش فیلسوفانه نه یک پرسش نو که یک پرسش دیرینه است که از عقل برخاسته و به حیثیت‌های گوناگون من انسان نگریده است. این مقال نمی‌تواند به همه حیث‌های «من کیستم» پاسخ دهد و البته خواسته این نوشته نیز نیست، بلکه بر آن است که پرسش «من کیستم» را به یک حیث سوق دهد که سرچشمه این دردها و خواسته‌های فرامادی است.

با توجه به سیر اندیشه بشری در عصر حاضر این تحلیل به دست می‌آید که انسان نمی‌تواند فقط همین بعد مادی و جسمانی باشد؛ زیرا خواسته‌های یادشده را برآمده از این بعد نمی‌دید؛ چه اینکه با بعد مادی و اختلالات این بعد تناسبی ندارند؛ چون با داروی‌های تولیدی روان‌پزشکی نتوانست آن دردها را درمان و آن خواسته‌ها را برآورده سازد؛ پس تلاش‌ها و تجربه‌های او را به بیرون از خود مادی و جسمانی افکند. اینجا است که از خود پرسید: اگر من این بدن رعنا زیبا نیستم، پس کیستم؟ پس به دنبال روزه و ورود به بعدی غیر از بعد جسمانی خود برآمد تا به معنای خود دست یابد.

روش عقلی حکیمان و روش تجربی دانشمندان برای ورود به بعد فرامادی انسان، بررسی آثار غیرمادی است که از انسان بروز می‌کند، مانند علم و ادراک در فلسفه و رؤیاهای صادق در علوم تجربی. این نقطه ورودها اگرچه صحیح هستند و در کتب بحث مورد بررسی قرار گرفتند، ولی بشر امروز به یک نقطه ورودی که با آن بتواند مرهمی بر رنج‌های او باشد، نیاز دارد و آن «آرامش پایدار» است.

بحث از چیستی و گونه‌های آرامش از منظر اندیشه‌های مختلف مانند روان‌شناختی و جامعه‌شناختی کاری بس لازم است، اما در این مقال نمی‌گنجد و بحث مستقلاً می‌طلبد و مقالات و کتب متعددی نیز درباره آن نوشته شده‌اند. آنچه که ما به عنوان پیش‌فرض در اینجا با توجه به نیاز به معنویت در بشر امروز به آرامش نظر داریم، همان دوری روان و ذهن از آشفتگی و پریشانی برخاسته از تعارض‌هاست. به تعبیری آرامش، یک ویژگی اخلاقی - احساسی است که ذهن با تکیه بر یک حقیقت یا یک احساس، خود را از تعارض شناختی و عاطفی که با خود و دیگران دارد، می‌رهاند. در هر صورت بشر امروز به دنبال آرامش پایدار است تا افزون بر آسایشی که با امکانات رفاهی توانسته برای تن خود مهیا سازد، بتواند در رویدادهای تلخ زندگی در گرداب تشویش‌ها و اضطراب‌ها گرفتار نگردد و خود را بی‌پناه و تنها نبیند؛ بنابراین برای اثبات وجود بعد فرامادی خود از یک نقطه ورودی به نام آرامش بهره برده است. با این برهان:

مقدمه اول: «هر انسانی آرامش دارد»؛ زیرا اگر انسان در حیات دنیوی آرامش را در خود نمی‌داشت، از فرط ناآرامی خود را نابود می‌ساخت؛ پس هر انسانی سطحی از آرامش را در خود دارد که با آن به زندگیش ادامه می‌دهد؛ مقدمه دوم: «هر آرامشی فرامادی است» که به دو دلیل برمی‌گردد: یکی آنکه آرامش عَرَضی است که روی انسان می‌نشیند. این عرض نیز کیف است، اما نه هر کیفی، بلکه کیف غیر محسوس و غیر جسمانی است؛ پس آرامش

موجود فرامادی است؛ دوم آنکه آرامش که ویژگی احساسی - اخلاقی است، از عدم تعارض ارادی انسان با خود و دیگران برمی‌خیزد و این ویژگی عاطفی و اخلاقی و ارادی امر فرامادی است؛ پس آرامش یک امر فرامادی است؛ نتیجه برهان: «هر انسانی جنبه فرامادی دارد».

این جنبه فرامادی روح نام دارد که از حیث تعلق به جنبه مادی نفس نام می‌گیرد. درحقیقت روح آدمی خود واقعی و خود حقیقی اوست و بدنش خود مجازی؛ زیرا آن خودی که در گذر زمان می‌ماند و تغییر نمی‌کند، روح اوست نه بدنش، روح اوست که سرچشمه دردها و خواسته‌های یاد شده است.

بشر امروز با طی روندی که گذشت اصل وجود من حقیقی و خود واقعیش را اثبات کرد و به مهم‌ترین ویژگی او که فرامادی است، رسید، ولی پرسش‌های وی از ویژگی‌های خود واقعی و من فرامادی به پایان نرسید و به کندوکاوش ادامه یافت و البته در این کندوکاو به من از همه جهتها و حیثها توجه ننمود، بلکه من حقیقی و خود واقعیش را از حیث درمان رنج‌ها و پاسخ به خواسته‌ها همراه با ریشه‌یابی خود آن رنج‌ها و خواسته‌ها مورد تحلیل و بررسی قرار داد و در این کاوش یک پرسش طرح نمود و آن اینکه، در من چیست که رنج را از من بزدايد تا به آرامش برسد؟ یعنی سرمایه درونی انسان از این جهت چیست؟ برای یافتن پاسخ باید این پرسش را دوباره به ریشه رنج برگرداند و آن وجود تعارض شناختی و عاطفی انسان در خود با خود و دیگران است، آنگاه سرمایه درونی انسان برای برون‌رفت از این بن‌بست را بررسی کرد. این، خواسته بشر امروز است تا با خود به خود آرام برسد.

تعارض از مواجهه با سه واقعیت به وجود می‌آید: واقعیت چند لایگی انسان، واقعیت رویدادهای طبیعی و واقعیت رخدادهای بشری در زندگی؛ یعنی انسان با سه نوع شر دست‌وپنجه نرم می‌کند: اول، شر نفسانی که از تقابل اراده به خوبی و میل به بدی در خودش برمی‌خیزد که زمینه بروز تشویش و پراکندگی بعد فرامادی را فراهم ساخته و به افسردگی‌ها و پژمردگی‌ها می‌انجامد؛ دوم، شر اخلاقی که از درگیری دیگر انسان‌ها با وی در روند زندگی پدید می‌آید. این شر اگر بر زندگی ببارد، بیشتر خطر سقوط اخلاق در کنش و منش انسان را در پی دارد؛ سوم، شر طبیعی که از بروز وقایع طبیعی مانند سیل، زلزله و بیماری به وجود می‌آید. این شر اگر در زندگی رخ دهد، بیشتر خطر آسیب باورهای متافیزیکی را به دنبال دارد. بر این اساس چون بشر امروز بر اثر بروز این تعارض‌ها در خود احساس رنج عمیق و در نتیجه حس ناامنی و ناآرامی می‌کند؛ از این رو باید خود حقیقی‌اش را به سوی عدم تعارض پیش ببرد تا ریشه رنج را آهسته آهسته بکشد و از آلامش بکاهد و به آرامش کامل نزدیک شود.

با پاسخ به ریشه رنج در خود واقعی، به پرسش اصلی برمی‌گردیم که در من چیست که رنج را از خودش بزدايد تا به آرامش برسد؟ درحقیقت این پرسش به این چند پرسش انحلال می‌یابد: در من چیست که بتوان با آن رنج را زدود؟ یعنی در من چه ظرفیت شناختاری، انگیختاری و زیستاری وجود دارد که با شناخت و شکوفایی آن ظرفیت‌ها می‌توان به خودپیدایی و خودیابی رسید و از آن طریق به رنج‌های درونی پایان داد و به آرامش رسید.

بشر امروز با همه تنوع بینشی و منشی و کنشی اش آنگاه که در مقام پاسخ به این پرسش‌ها برآمد و به آن پاسخ‌ها رسید، خود را در مسیر یافتن هر آنچه که از دست داده و به دنبال آن بوده، دید، پس به پاسخ‌هایش انسجام بخشید و از انسجام به نظامی خاص با موضوع و مسائل و روش خاص رسید و بر این نظام معنویت نام نهاد. اگرچه هر طیفی بر پایه اندیشه خویش، نظام خاص به خود تولید کرد و در نتیجه مکاتب مختلفی از معنویت را به وجود آورد، ولی اصل وجود معنویت که به‌طور کلی بر خاسته از پاسخ به این پرسش‌هاست، ماهیت خاص به خود گرفت و آن اینکه «معنویت، درک و یافت فکری - تجربی خود واقعی است، آنگاه که به خودپیدایی و خودشکوفایی بیانجامد»؛ «معنویت، خودپیدایی عقلی - تجربی از حیث خروج از تعارض‌ها و رهایی از رنج‌ها به‌سوی یافتن آرامش است»؛ «معنویت، یعنی خودیابی از جهت زدایش رنج شناختاری، انگیختاری و زیستاری برای دست یافتن به آرامش»؛ «معنویت، یعنی یافتن عقلی و تجربی ظرفیت‌های شناختاری، انگیختاری و زیستاری خود واقعی جهت ایجاد سازگاری با خود و دیگران»؛ «معنویت، یعنی یافت خود آرام».

دامنه تأثیر علم سلوک بر فرهنگ

برای طرح و بررسی دامنه تأثیر علم سلوک بر فرهنگ، باید دید آموزه‌های سلوکی از سنخ کدام لایه از لایه‌های فرهنگ است. به بیان دیگر، همچنان که فلسفه، آفریننده بینش‌های اجتماعی، ادبیات، آفریننده کنش‌های اجتماعی و فقه، آفریننده کنش‌های اجتماعی در جامعه هستند، باید پرسید علم سلوک آفریننده کدام‌یک از لایه‌های فرهنگی است؟ در فلسفه علم سلوک بیان شد، اعمال روحانی که از عقل برمی‌خیزند و از سنخ جنود عقل می‌باشند، به دو قسم اعمال اخلاقی و اعمال سلوکی تقسیم می‌پذیرند. وقتی عقل از حیث درک خدا فرمان به انجام اعمالی صادر می‌کند، آن اعمال سلوکی هستند، مانند تسلیم و توکل. وقتی عقل از حیث درک قانون اخلاق به انجام اعمالی فرمان صادر می‌کند، آن اعمال اخلاقی هستند، مانند انصاف و مدارا، البته برخی از این اعمال، مانند حلم به هدف تشابه وصفی با خدای سبحان انجام گیرند و تقرب الهی را به ارمغان آورند، در دستگاه اخلاق عرفانی قرار می‌گیرند و به نوعی از اعمال سلوکی به‌حساب می‌آیند. بعد از این تقسیم، تقسیم اعمال سلوکی به دو قسم است: اعمال جوارحی و اعمال جوانحی. اعمال جوارحی نیز، اعمال قالبی و ظاهری هستند که با اعضای بدن انجام می‌گیرد. همه تکالیف فقهی مانند نماز، روزه و حج از این سنخ هستند. البته اعمال جوارحی از یک جهت اعمال سلوکی به‌شمار می‌آیند و آن جهت وجود توجه الهی در متن اعمال است که تقرب الهی را در پی دارد. اعمال جوانحی نیز، اعمال قلبی و باطنی هستند که در پی فعل و انفعال قلب از حیث وصول به خدای سبحان به وجود می‌آیند. این سنخ از اعمال معاملات قلبی هستند و به‌عنوان خلق و خوی‌های باطنی از ارتباط فرد با خدای سبحان و ارتباط جامعه با خدا و ارتباط آحاد جامعه با یکدیگر از حیث توجه به خدای سبحان خبر می‌دهند. این اعمال خود به دو قسم احوال و مقامات تقسیم می‌شوند (فضلی، ۱۴۰۱، ص ۶۵).

بنابراین اعمال سلوکی بر سه قسم اند: اعمال سلوکی - عرفانی، اعمال سلوکی - اخلاقی و اعمال سلوکی - تکلیفی. البته در این بین آنچه که در این نوشته به عنوان دامنه تأثیر باید دید و مخاطب نیز بر اساس پیشینه ذهنی از اعمال سلوکی همراهی خواهد کرد، اعمالی مقصود است که به گونه بالذات سلوکی هستند، مانند توکل یا به گونه بالتبع سلوکی هستند و پسوند عرفانی را به خود می گیرند، یعنی اخلاق عرفانی مانند حلم، اما ما بقی اعمال مانند اعمال اخلاقی یا اعمال تکلیفی هر چند به گونه بالعرض در ساحت سلوک می گنجند، ولی در این نوشته در رده اعمال سلوکی به حساب نمی آیند.

با توجه به این، اعمال سلوکی از سنخ بینش، کشش و کنش نیستند، بلکه از سنخ منش به شمار می آیند؛ زیرا منش از خلق و خوی طبیعی، شاکله و شخصیت درونی و خصلت و سجه انسان خبر می دهد. در یک کلام، منش یک خوی نهادینه شده در انسان است و چون ماهیت این خلق و خوی ها باطنی است و در نهاد درونی به استقرار می رسد؛ از این رو اعمال جوانحی اعم از سلوکی و اخلاقی که در ساحت باطنی به مرز ملکه و نهادینگی رسیده اند، منش به حساب می آیند که اگر به عنوان خوی های پایدار در جامعه به مثابه صفات درون جوش مشترک میان احاد آن جامعه نهادینه شوند، از فردی گذر کرده به منش فراگیر اجتماعی بدل می شوند. اینجاست که اعمال سلوکی با لایه منش فرهنگ تناسب یافته و می توانند در آن لایه بنشینند. از این جهت است که باید به علم سلوک اعتنا کرد و به جایگاه آن در فرهنگ توجه وافر نمود؛ چه اینکه علم سلوک زمینه علمی پیدایش منش های سلوکی را در جامعه فراهم می سازد و به تعبیری در مقام آفرینندگی منش های سلوکی جامعه است؛ چنان که پایداری به آموزه های سلوکی که این علم تعلیم می دهد، زمینه پایداری منش های سلوکی را در جامعه فراهم می سازد و این پیدایش و پایداری بر ایجاد، توسعه و تقویت لایه منش فرهنگ تأثیر می گذارد و روابط جامعه با خدا و بعد روابط افراد جامعه با یکدیگر را تحت تأثیر متعالی خود قرار می دهد.

بنابراین منش های سلوکی بر سه قسم اند: منش سلوکی - عرفانی، منش سلوکی - اخلاقی و منش سلوکی - تکلیفی. این منش های نهادینه شده، به فرهنگ بدل شده، روح و مزاج جامعه شده و آن را ارتقا می بخشند و کارکردهای متنوع اجتماعی دارند که به یاری خدا در فراز بعدی به آن می پردازیم.

کارکردهای تأثیر علم سلوک بر فرهنگ

اگر آموزه های سلوکی بر فرهنگ تأثیر دارد، این تأثیر چه کارکردی دارد؟ علم سلوک چه جایگاهی در پیدایش کنش های فراگیر اجتماعی و چه سهمی در تعاملات فراگیر اجتماعی دارد؟

چنان که بیان شد، معنویت از نیازهای ضروری جامعه است که موجب حیات انسانیت آن است. علم سلوک که بازتاب نوعی از معنویت است، با طرح و بحث منش های سلوکی، این نیاز را به حسب خود تأمین و این حیات را ایجاد می کند و با این حیات کارکردهای مناسب و مثبت خود را در جامعه نشان می دهد و تأثیری شگرف در پیدایش

کنش‌های متنوعی در عرصه فرهنگ دارد و موقعیت تعامل با دیگران را رنگ می‌زند و جهت می‌دهد. این کارکردها به سه قسم کارکردهای شناختی - بینشی، عاطفی - کششی و رفتاری - کنشی تقسیم می‌پذیرند. البته کارکردهای کنشی می‌توانند خود را به صورت کارکرد دینی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی، امنیتی، هنری، آموزشی، تربیتی و روانی نمایان سازند.

منش‌های سلوکی گستره وسیعی دارد که امکان طرح و تبیین آن میسر نیست، ولی برخی از مهم‌ترینشان را می‌توان طرح و درصدد احیا یا ایجاد آنها در متن جامعه برآمد و تا به سر حد فرهنگ رساند. برخی از این منش‌ها را به عنوان نمونه تحلیل می‌کنیم: شکیبایی، جوانمردی، خشنودی، نیایش و حیا (فضلی، بی تا؛ ج ۲، ص ۲۹، ۴۷، ۸۱، ۱۳۸).

صبر و شکیبایی از منش‌های سلوکی به معنای حبس و نگهداشتن نفس از بی‌تابی‌ها و آشفته‌گی‌ها در برابر تنگناها و تحمل رنج حبس نفس در برابر آن تنگناهاست. این تنگنا می‌تواند مصیبت باشد و می‌تواند مصیبت باشد. در مصیبت خودنگهدار باشد تا به آن آلوده نگردد. در مصیبت استوار باشد تا جزع و فزع نکند و نزد کسی لب به شکایت نگشاید. از ارکان حیات معنوی و انسانیت متعالی جامعه صبوری مردم آن جامعه در برابر لذت گناهان و تلخی بلاهاست؛ یعنی وقتی در برابر سیل عظیمی از پیام‌ها، تصویرها و فیلم‌های لذت‌انگیز نفسانی قرار گرفت، خودنگهدار و خودکنترل‌گر باشد و عفت عمومی و حیای اجتماعی و پوشش عمومی در آن نهادینه گردد و ناهنجاری‌های اخلاقی کاهش یابد و سلامت معنوی حفظ شود؛ چنان‌که در ورطه بلایای طبیعی، بشری و بحران‌های فراگیر اجتماعی افتاد، به تب و تاب نیافتد و آشفته نگردد و آرامش خود را حفظ کند، بلکه در عین تلاش معقول برای برون‌رفت از بحران در میان جمع لب به اعتراض نگشاید و امنیت سیاسی - اجتماعی جامعه را به مخاطره نیاندازد و مردم آن نیز نزد هم به گلایه‌مندی روی نیاورند و اضطراب را بسان ویروس‌های ذهنی در محیط زندگی پخش نکنند تا سلامت ذهنی جامعه محفوظ بماند.

فتوت و جوانمردی از منش‌های سلوکی به معنای جوانمردی و رادمردی است و جوانمردی نام دل پاک باصفاست که برای خویشتن هیچ نبیند و هیچ نخواهد و خود را برتر از دیگران نبیند و همه خلق را بر خویش ذی حق بداند و ادای آن حقوق را بر خویش واجب شمارد و در این راه از بذل مال، جاه و جان دریغ نکند و خدمت به مردم و پرستاری از آنان، به‌ویژه نیازمندان را وظیفه عینی خویش بداند؛ همان‌گونه که مشی امام علی علیه السلام بوده است که: «لاسیف الا ذوالفقار لافتی الا علی» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۱۰۲۷). یک جامعه با فتوت به نماد انسانیت اجتماعی تبدیل شده و سرشار از حیات معنوی می‌شود؛ زیرا مردم، مدارا و مراعات حقوق همدیگر را اساس و سبک زندگی خود قرار می‌دهند و از تنش‌ها و کشمکش‌های اجتماعی دوری می‌کنند و حمایت از ضعیفان را سرلوحه زندگی اجتماعی خویش قرار می‌دهند. در این صورت، از خودگذشتگی، نیکوکاری محسانانه، همزیستی مهربانانه و همبستگی مسئولانه شکل می‌گیرد و سطح امنیت، رفاه و حقوق اجتماعی ارتقا می‌یابد و حس نوع‌دوستی به مراتب

شدت می‌یابد و آسیب‌های اجتماعی به شدت کاهش پیدا می‌کند و تنهایی که امروزه از بیماری‌های شایع جهان مدرن است، روبه زوال می‌نهد.

دعا و نیایش از منش‌های سلوکی به‌عنوان کوبه‌گذاری در پیشگاه غنی متعالی به معنای ندای استدع‌آمیز و نیایش خاشعانه است که در آن، دل تمام رخ به‌سوی ساحت قدس ربوبی روی آورد و با لبان ظاهر و یا زبان باطن خواسته‌ خویش را پل گفت‌وگوی انیسانه خود و خدایش قرار دهد و برای پناه‌خواهی از او رحمت ویژه بطلبد. ذکر که نمونه‌ بارزی از دعاست نیز، به معنای تصفیه‌ دل از هرچه جز خدا و یافت حضوری اوست. فواید ذکر صارف، حیات دل مرده، روشنائی دل تاریک، جلای دل زنگارگرفته از گناه، شفای دل بیمار، طرد و دوری شیطان از دل و نفی حدیث نفس از دل است؛ چنان‌که فواید ذکر خالص، شرح صدر، رشد و پرورش، اطمینان و آرامش، محبت و انس با خدای سبحان است (فضلی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۴).

جامعه‌ دینی آنگاه که بخواهد به حیات معنوی برسد و به انسانیتش تعالی بخشد، باید فرهنگ نیایش را در خود نهادینه سازد؛ چه اینکه نیایش در قالب اذکار و ادعیه و توسلات چه در خانه‌ها و چه مساجد روح جامعه را جلا و حیات می‌بخشد، و ارزش‌های معنوی را تقویت می‌کند، و ویروس‌های همه‌گیر ذهنی را از جامعه دور می‌سازد، و خیالات پریشان را از ذهن جامعه پاک می‌کند، و حس پناه به خدای سبحان در بحران‌ها را تقویت می‌کند، و در نتیجه آستانه‌ تحمل و تاب‌آوری اجتماعی را بالا می‌برد، و همبستگی و همزیستی اجتماعی را فراهم می‌سازد، و موجب آرامش روانی جامعه گشته، از آسیب‌های اجتماعی به شدت می‌کاهد؛ در نتیجه، بر امنیت اجتماعی می‌افزاید؛ چنان‌که ارتباط معنوی جامعه با خدا را تقویت می‌کند و حس انس با خدای سبحان را شعله‌ور می‌سازد و خدا را در متن زندگی پررنگ می‌کند و در نتیجه سطح سلامت معنوی اجتماعی را بالا می‌برد.

رضا و خوشنودی از منش‌های سلوکی به معنای پذیرش صادقانه هر آنچه خدای سبحان اراده کرده و ایستادگی در این پذیرش است، بی‌آنکه شک و تردیدی به دل فرود آید. انسان وقتی در موقعیت‌های سخت زندگی قرار بگیرد، پس از هرگونه تلاش مدبرانه، هرچه که پیش آمد و هرگونه که خدا خواست، بپذیرد و در این پذیرش ایستادگی کند و با خدا همراهی کند و هرگز در دلش بر خدا اعتراض نکند و بر او خشم نگیرد، بلکه خشنود و آرام باشد (طبرسی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۱؛ ابن‌فهد حلی، ۱۴۲۰ق، ص ۹۵). از جامعه زنده و متعالی نشاط معنوی و آرامش قلبی می‌بارد و ریشه این نشاط و آرامش نیز، رضایتمندی در زندگی است و رضایتمندی در زندگی نیز، از خشنودی به هر آنچه که خدای سبحان خواسته و جاری ساخته، برمی‌خیزد. این رضایتمندی موجب تقویت ارزش‌های اخلاقی و انسانی شده، زمینه رعایت اصول اخلاقی مانند احترام، صداقت و اعتماد را فراهم می‌سازد، و تاب‌آوری اجتماعی در برابر بحران‌ها را افزایش می‌دهد، و جامعه را به‌سوی مدارای بین‌فردی و کاهش جرایم و همزیستی مسالمت‌آمیز سوق می‌دهد، و اختلال خشنونت و پرخاشگری همچنین افسردگی و اضطراب را به شدت کاهش می‌دهد، و بر سلامت روانی و اجتماعی جامعه می‌افزاید.

حیا از منش‌های سلوکی به معنای آزرَم است و از ملاحظه حضور خدای بزرگ و زیبا برمی‌خیزد. به تعبیری، حیا از تعظیم مؤدبانه به خدای عظیم و از مودّت به آن خدای جمیل برمی‌خیزد. تا انسان عظمت الهی را درک نکند که در برابرش کرنش کند و تا جمال الهی را درک نکند که به او مودّت ورزد، حیا را تجربه نخواهد کرد و از انجام هرچه که خدا خوش ندارد، پرهیز نخواهد کرد. این تعظیم توأم با مودّت هنگامی رخ می‌دهد که سالک به حد مقام احسان برسد؛ یعنی دریابد که خدا او را می‌بیند و با اوست: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (علق: ۱۴). حیا اقسامی دارد که در این بین حیای گناه بیش از دیگر اقسام کاربرد دارد (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۸، ص ۳۳۶). اگر جامعه نیز برای حیا تربیت گردد و با ترویج تعظیم مؤدبانه و محابّه خدای سبحان انسانیتش پرورش یابد، حیات معنویش تقویت شده و تعالی می‌یابد؛ در نتیجه، به‌عنوان مکانیزم درونی، خودکنترلی اجتماعی و خودمراقبتی معنوی و رعایت حریم‌های شخصی و اجتماعی را افزایش می‌دهد، و تجاوز به حقوق دیگران را کاهش می‌دهد، و پاک‌دامنی را تقویت می‌کند، و امنیت روانی و اجتماعی را افزایش می‌دهد، و گناهان اجتماعی و ناپهنجاری‌های اخلاقی، مانند بی‌عفتی و بی‌حجابی را به شدت کاهش می‌دهد، و به روابط خانوادگی استحکام می‌بخشد.

با توجه به آنچه گذشت، مهم‌ترین کارکرد صبر، تاب‌آوری اجتماعی، مهم‌ترین کارکرد فتوت، همبستگی و همیاری اجتماعی، مهم‌ترین کارکرد دعا، ارتقای توجه اجتماعی به خدای سبحان، مهم‌ترین کارکرد رضا، نشاط عمومی و رضایتمندی اجتماعی و مهم‌ترین کارکرد حیا، خودکنترلی اجتماعی است.

چگونگی تأثیر علم سلوک بر فرهنگ

پس از تبیین چستی فرهنگ و بیان امکان، ضرورت، دامنه و کارکرد تأثیر علم سلوک بر فرهنگ، این پرسش اساسی به طرح می‌نشیند که چگونه می‌توان این تأثیر را عینی ساخت؟ چه روش و راهکاری را باید پیش گرفت تا منش‌های سلوکی به گونه فراگیر در جامعه نهادینه شوند؟ ابزارهای اجتماعی ترویج آن منش‌ها چیست؟ پیش از تشریح جایگاه مؤثر ابزارها بیان سه نکته ضروری است:

نکته اول درباره احیای فرهنگ و ایجاد فرهنگ است. وقتی به امتداد اجتماعی و فرهنگی عرفان عملی می‌اندیشیم، می‌بینیم که باید دو سطح از فعالیت‌های فرهنگی صورت گیرد:

سطح اول، سطح انتقال، احیا و تقویت منش‌های سلوکی است که به‌عنوان فرهنگ معنوی از قرون متمادی تا کنون در روح جامعه نهادینه شده‌اند و باید آنها را حفظ نمود و به نسل حاضر منتقل ساخت. در صورت خاموشی آنها را احیا و بازآفرینی کنند و در صورت ضعف آن را تقویت و در برابر تهاجم ضد معنوی مقاوم نمود، مانند فرهنگ فتوت؛

سطح دوم، سطح ایجاد، توسعه و تعمیق منش‌های سلوکی بر اساس نیازهای معنوی جامعه است که پس از شناخت آن نیازها، درصدد ایجاد و آفرینندگی منش‌های متناسب سلوکی برآمد که پیش‌تر در کتب عرفانی تبیین

شده‌اند و البته پس از ایجاد باید آن را در جامعه ترویج نمود، توسعه داد و عمق بخشید، مانند فرهنگ امید و رجا و فرهنگ رضا و خشنودی از قضای حکیمانه خدای سبحان. این سطح در مقام فرهنگ‌سازی است؛ نکته دوم درباره گام‌های فرهنگ‌سازی بر اساس آنچه که در فصل اول درباره مراحل کلی فرهنگ‌سازی بیان شد، می‌توان برای فرهنگ‌سازی منش‌های سلوکی ده گام برداشت:

- تأسیس پایگاه‌های فرهنگی به‌عنوان مرکز پژوهش، آموزش، گسترش، چالش و پایش؛
- شناسایی و نیازسنجی آموزشی، پرورشی، عاطفی، خانوادگی، اجتماعی و سازمانی؛
- آفریندگی، یعنی پژوهش درباره منش‌های سلوکی از سوی نخبگان و محققان عرصه عرفان؛
- آموزش آن آفریده‌ها به مردم جامعه همراه با نگرش‌بخشی، انگیزه‌سازی و مهارت‌آموزی؛
- گسترش تدریجی آن آفریده‌ها در فاهمه عمومی تا سر حد انباشتگی پس از پابلوت‌سازی و نمونه‌سازی؛
- ایجاد توافق جمعی و تقبل عمومی آن آفریده‌ها همراه با نظرسنجی از مردم با وجود اختلاف فرهنگ‌ها؛
- بررسی چالش‌های عملی ترویج، توافق و تقبل فرهنگی آن آفریده‌ها؛
- نهادینه‌سازی و پایدارسازی هریک از مقبولات عمومی - سلوکی؛
- مراقبت و محافظت از مقبولات عمومی - سلوکی از آسیب‌های درونی و بیرونی؛
- ارزیابی انتقادی از همه گام‌های پیشین به جهت شناخت آسیب‌های موجود در آن گام‌ها؛
- پیشنهادهای کارآمد برای اصلاح و رفع نقاط ضعف و آسیب‌ها؛

نکته سوم درباره رده‌های فرهنگ‌سازی است. فرهنگ‌سازی عرفان عملی باید در دو رده کلی و جزئی انجام گیرد و در هر اقدامی باید به هر دو توجه نمود: در رده اول باید ماهیت و کارکردهای عرفان عملی و آموزه‌های آن تبیین شوند تا آن آموزه‌ها به آستانه عقل و دل مردم برسند تا آن را بپذیرند و به شدت نسبت به آن احساس نیاز کنند؛ زیرا تا نسبت به سلوک تشنگی همگانی به وجود نیاید و نیاز عمومی شکل نگیرد، امکان توافق جمعی و نهادینه‌سازی عرفان در جامعه ممکن نیست؛ در رده دوم نیز، منش‌های سلوکی باید بر پایه اصل تغییر تدریجی از سوی پایگاه‌های متنوع و به شیوه‌های مختلف آهسته آهسته در میان مردم گسترش یابند و نهادینه گردند، سپس به فرهنگ تبدیل شوند.

در هر صورت، اقدام به فرهنگ‌سازی در هر دو رده باید از طریق ابزارها و پایگاه‌های فرهنگی انجام گیرد: پایگاه‌های پژوهشی، پایگاه‌های آموزشی، پایگاه‌های رسانه‌ای، پایگاه‌های هنری و پایگاه‌های دینی. اقدام عملی منوط به پرورش محققان، روحانیان، معلمان، ادیبان و هنرمندان بر اساس عرفان اسلامی، به‌ویژه عرفان عملی است. تا هنگامی که این نخبگان اندیشه و هنر در جامعه برای این امر ساخته و پرداخته نشوند، ایجاد و تقویت فرهنگ معنوی و سلوکی در جامعه امکان‌پذیر نخواهد بود.

شایان توجه آنکه هر کدام از این پایگاه‌های یادشده کارکرد ویژه‌ای دارند که در اثری به نام *تعامل علم سلوک و امور همگن* به تفصیل تشریح شد.

نتیجه‌گیری

امروزه جهان معاصر از بحران معنویت رنج می‌برد و به بیماری‌های متعدد معنوی مانند پوچ‌گرایی و بی‌معنایی مبتلا شده و این بحران آهسته آهسته در حال رسوخ به جامعه ایرانی است؛ جامعه‌ای که از دیرباز با خلیقات عرفانی مانند جوانمردی و حیا آمیخته بوده است و متأسفانه روبه خاموشی نهاده و زنگ خطری بزرگ برای آن به‌شمار می‌آید؛ از این رو این پرسش به ذهن رسید که چرا باید به دنبال ایجاد و رونق عرفان عملی در جامعه ایران بود و چگونه باید به این امر دست یافت و کارکردهای آن در فرهنگ چیست؟ این نوشته با سه روش گام‌به‌گام توصیف تحلیلی، تبیین علی و تبیین کارکردی درصدد پاسخ برآمد؛ از این رو اول جهان فرهنگی تعریف شد که آفریده جهان‌های شخصی از حیث نیازها و تعاملات اجتماعی در بستر تاریخ است؛ ساختاری سازوار و درهم‌تنیده‌ای از بینش‌ها، منش‌ها، کشش‌ها و کنش‌هاست که به وجدان جمعی رسیده و در کنش اجتماعی نمایان شده است؛ آنگاه ویژگی‌های جهان فرهنگی بیان شد که مهم‌ترینشان عبارت‌اند از: انسان اجتماعی، نیازمندی، آفرینندگی، معناداری، توسعه تدریجی، انباشتگی، توافق جمعی، تقبل عمومی، نهادینگی، سازواری، مزاج توحیدی ترکیبی، انتقالی، اکتسابی، تحول‌پذیری و اصلاح‌پذیری؛ آنگاه لایه‌های جهان فرهنگی تشریح شد که عبارت‌اند از: بینش‌های جهان‌بینانه، منش‌های شخصیت و هویت‌دهنده، کشش‌های انگیزنده و کنش‌های جامعه‌پسندانه تا زمینه شناسایی تناسب عرفان عملی با لایه متناسب فراهم شود؛ سپس پس از طرح و تعریف فرهنگ معنوی از گونه‌های جهان فرهنگی و بیان تناسب آن با عرفان عملی، شبهه عدم تناسب عرفان عملی و فرهنگ بیان شد و از سه جهت امکان ورود آن در فرهنگ به اثبات رسید که عبارت‌اند از: جهت لایه‌های فرهنگی و مؤلفه آفرینندگی، جهت لایه‌های فرهنگی و مؤلفه امتداد اجتماعی، و جهت تعاملات اجتماعی و مؤلفه کنش اجتماعی؛ آنگاه از طریق ضرورت تأمین و تضمین حیات طیب عقلانی معنوی از طریق آموزه‌های سلوکی، ضرورت طرح عرفان عملی در جامعه فرهنگی ایران را اثبات نمود؛ سپس با تبیین تناسب آموزه‌های سلوکی با لایه منش فرهنگ، دامنه تأثیر علم سلوک بر فرهنگ مشخص شد و علت این تناسب روشن شد؛ پس از آن با طرح و بیان چند آموزه سلوکی، مانند صبر، فتوت، دعا و رضا، کارکرد علم سلوک در فرهنگ بیان شد و جایگاه آن در پیدایش کنش‌های فراگیر اجتماعی روشن شد؛ در نهایت روش و راهکار نهادینگی منش‌های سلوکی در جامعه در ده گام تشریح شد؛ و پس از آن پایگاه‌های چندگانه اجتماعی به‌عنوان ابزارهای ترویج این منش‌ها اشاره شد که البته جای شرح و بیان دارند؛ پس از همه این تلاش‌ها، فرضیه تحقیق؛ یعنی امکان و ضرورت ورود و نفوذ تعالیم سلوکی در لایه میانی فرهنگ به اثبات رسید.

منابع

- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد (۱۴۲۰ق). *عدة الداعی*. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- ابوالقاسمی، محمدجواد (۱۳۸۵). *شناخت فرهنگ*. تهران: عرش پژوه.
- جعفری، محمدتقی (۱۴۰۰). *فلسفه فرهنگ و هنر*. تهران: علامه محمدتقی جعفری.
- رتیز، جورج (۱۳۸۵). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علامی.
- رشاد، علی‌اکبر (۱۳۸۹). *فرهنگ، راهبرد فرهنگ، شورای انقلاب فرهنگی*، ۱۳ و ۲۱.
- شمس احمر، مهران (۱۴۰۰). *ساختار و کارکردهای فرهنگ*. تهران: آگراین کتاب.
- صدرالمآلهین (۱۳۶۰). *الشواهد الربوبیه*. بیروت: مؤسسه تاریخ عربی.
- صدرالمآلهین (۱۹۸۱). *اسفار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طبرسی، علی بن حسن (۱۳۸۵). *مشکاة الانوار*. نجف: المكتبة الحیدریه.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲). *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- فضلی، علی (۱۳۸۹). *علم سلوک*. قم: نشر معارف.
- فضلی، علی (۱۴۰۱). *پیش‌انگاره‌های هستی‌شناختی علم سلوک*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فضلی، علی (بی‌تا). *ترجمان صراط سلوک*. قم: مؤسسه امام سجاد (ع).
- فکوهی، ناصر (۱۳۹۱). *مبانی انسان‌شناسی*. تهران: نشر نی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*. بیروت: دار احیاء التراث.
- مصلح، علی‌اصغر (۱۳۹۳). *فلسفه فرهنگ*. تهران: علمی.
- یزدان‌پناه، سیدیدالله (۱۴۰۱). *چیستی و نحوه وجود فرهنگ*. قم: کتاب فردا.